

پنجره‌ای از سینما به افغانستان پرده‌های غبار گرفته

باسرامین | تاریخ تحولات اجتماعی - سیاسی چهار دهه اخیر افغانستان و جنگ‌های خانمان سوز آن دیار، بهشت خبرنگاران، روزنامه نگاران، عکاسان و فیلم‌سازان بوده است. برنامه‌ریزی حساب‌شده غرب برای سوار شدن بر موج جنگ‌های داخلی افغانستان برای زشت جلوه دادن چهره اسلام و به وجود آوردن بهانه‌ای جهت برپایی دوباره استعمار کهن در افغانستان و عراق، این فضای رسانه‌ای را تشدید کرده است. می‌توان ادعا کرد که در این سال‌ها بیشتر رسانه‌های مطرح بین‌المللی و اکثر مراکز مهم سینمایی جهان آثار کم و بیشی درباره افغانستان ساخته‌اند، سینمای ایران نیز از این خوان گسترده بی نصیب نمانده است و چند نفری توانسته‌اند با کج کردن سر بودجه‌های دولتی به شرق و به بهانه افغانستان فیلم ساز شوند؛ اما آیا این آثار توانسته به تکمیل پارادایم فکری انقلاب اسلامی و سیاست‌های کلان جمهوری اسلامی در حوزه افغانستان کمکی کند؟ جواب این سؤال با بررسی مفاهیم رایج در آثار سینمای ایران درباره افغانستان بدست خواهد آمد.

فقط کارگر افغان!

مهم‌ترین درپچه نگاه ایران و ایرانی به مردم افغانستان مسأله مهاجرت ناخواسته افغان‌ها به ایران در طول ۴۰ سال گذشته بوده است، در صورتی که مهاجرت مردم افغانستان به ایران سابقه ای دیرینه دارد. اولین مهاجرت در سال ۱۲۲۹ شمسی اتفاق افتاد و ۵۰۰ خانواده هزاره به ایران مهاجرت کردند. بعد از آن بین سال‌های ۱۲۶۷ تا ۱۲۸۲ حدود ۱۵۰۰۰ خانواده افغان که جمعیتی نزدیک ۱۷۰۰۰ نفر را شامل می‌شدند، به خراسان مهاجرت کردند. مهاجرت‌های مقطعی و بسیار محدودی هم از اوایل دهه ۱۳۵۰ شروع شده بود که با شروع جنگ‌های بی‌پایان

افغانستان تبدیل به مهاجرتی گسترده و سازمان نیافته شد؛ میلیون‌ها افغانستانی در طول این سال‌ها و خصوصاً دهه ۱۳۶۰ بر اثر جنگ و تفکر جهان شمول امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی که همه مسلمانان را برادر می‌دانست، به ایران مهاجرت کردند. البته مردمی که به سرعت و بدون برنامه، گروه گروه از افغانستان خارج می‌شدند، با مشکلات مالی زیادی مواجه بودند و بطور طبیعی به کارهای بدنی و به اصطلاح کارگری روی می‌آوردند، کارهایی عمدتاً سخت و کم درآمد که به تدریج شکل دهنده تصویر ذهنی بیشتر مردم ایران از افغان‌ها بود. به این تصویر ذهنی کلیشه‌ای و ناقص، ضعف‌های رسانه ای و نگاه تک بعدی آثار هنری را هم که اضافه کنید؛ وضعیتی می‌شود که شده است. در این نگاه معوج، همه استعدادها، مشاغل، اساتید، دانشجویان، خواص و بزرگان افغانستان از نگاه رسانه‌ای ما دور می‌مانند و تنها کارگرهای افغان باقی می‌مانند. جالب این که با وجود تضادهای بنیادین فکری ما با جهان غرب، در موضوع افغانستان رویکردهای رسانه‌ای دو طرف تقریباً مشابه است.

با شرمندگی و عذرخواهی از مردم شریف و مظلوم افغانستان، ناگزیر برای شفاف شدن بحث به این مثال متوسل می‌شوم، در یکی از آثار مبتذل تلویزیونی دهه ۱۳۶۰ ایران نگاه به طبقه شریف کارگر خلاصه شده بود در شعر احمقانه: «عمله دسته دسته / کنار جوی نشسته...» که چند هنرپیشه دست چپم جا به جا می‌خواندند و شده بود و زبان مردم کوچه و بازار، به نظر بهترین تشبیه برای نگاه کلیشه‌ای عموم مردم ایران به مهاجران این مثال باشد. بایسیکل‌ران یکی از اولین فیلم‌های است که یک شخصیت افغان در چهره کارگری نیازمند ظاهر می‌شود، کسی که حاضر است به خاطر مقداری پول در یک شرط‌بندی، سه شبانه روز روی دوچرخه‌ای رکاب بزند.

نگاه

سیاه و شکاک مخملباف به زندگی وقتی با پذیرش فضای داخلی مواجه نمی‌شود؛ به اجبار یک افغان را به عنوان شخصیت اول فیلم انتخاب می‌کند و چقدر او را تحقیر می‌کند؛ این زاویه نگاه در فیلم‌هایی مثل باران و چند متر مکعب عشق نیز تکرار می‌شود، با این تفاوت که نگاه مجیدی در باران شریف است و در نگاه او افغان‌ها با دیگران برابر و با شرافتند، چند متر مکعب عشق نیز با وجود طرح فلاکت کارگران افغان، واگویی‌ها و درد دل‌هایی از آن‌ها را در قالب قصه‌ای لطیف و عاشقانه روایت می‌کند؛ اما پایان سیاه و هولناکش، همه لطافت‌ها را بر باد می‌دهد؛ فیلم دیگری که قصه‌ای متفاوت به زندگی یک مهاجر افغان دارد، آخرین ملکه زمین است، البته در این فیلم هم جوان افغانستانی که به دنبال پیدا کردن نامزدش به مزار شریف می‌رود؛ کارگر است!

بوسه با پیغام نمی‌شود!

تحقیق ناقص، دیگر مشکل مبتلا به فیلم‌های سینمایی با موضوع افغانستان است، نویسنده و کارگردان یا به افغانستان نرفته‌اند و یا کوتاه، توریستی و با ذهنیت رسانه‌های داخلی و خارجی رفته‌اند، این عدم سفر که از همان توهم فانتزی ناامنی دائم در همه جای افغانستان نشأت می‌گیرد؛ باعث شده فیلم سازان ایرانی برای تصویرگری افغانستان، بیشتر رو به فضاهای روستایی، بیابان‌ها و کوه‌ها و دشت‌ها به عنوان بستر قصه بیاورند که کم‌هزینه‌تر و امن‌تر است و احتیاج به سفر نیز ندارد، غافل از این که استفاده از فضاهای با سمنه‌ای، به باور پذیر می‌شود به شدت لطمه زده و موجب مضحکه تماشاگران افغان را فراهم می‌آورد.

در این سال‌ها فقط دو فیلم ملکه زمین و خاک و مرجان را بیاد می‌آورم که در لوکیشن‌های واقعی افغانستان تصویر برداری شده بود، البته در خاک و مرجان هم موضوع کلیشه‌ای کشتار، طالبان، تروریست، بمب و قاچاق به عنوان کلید واژه‌های مشهور افغانستان‌شناسی ما ایرانیان آنقدر پررنگ است که

نگاه مجیدی
درباران شریف
است و در نگاه
او افغان‌ها با
دیگران برابر و
با شرافتند، چند
متر مکعب عشق
نیز با وجود طرح
فلاکت کارگران
افغان، واگویی‌ها
و درد دل‌هایی
از آن‌ها را در قالب
قصه‌ای لطیف و
عاشقانه روایت
می‌کند

